

باطنی‌گری، اتهام عین القضات همدانی^۱

فاطمه کیائی^۲

دانش‌آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه ادیان و عرفان، تهران، ایران

چکیده

یکی از اتهامات قاضی همدانی، ترویج تعالیم باطنیه، به‌ویژه باور آنان درباره امام است و مغرضان، ضرورت دستگیری پیر از مریدان را که در آثار قاضی فراوان مورد تأکید قرار گرفته، دستاویز این اتهام نمودند. حقیقت آن است که این دو مفهوم، به لحاظ وجودی مشابهت‌های فراوانی با یکدیگر دارند، زیرا تصوف و تشیع، هر دو به ساحتی باطنی معتقداند که فراتر از فهم و ادراک ظاهری انسان است و راه یافتن و بهره‌مندی از آن کار هر کسی نیست. این باور، مستلزم معرفی امام/پیر به‌عنوان انسان کامل و جانشین پیامبر در هر عصر، و تعلیم حقایق باطنی و تأویل متون مقدس به‌عنوان مهم‌ترین منصب امام/پیر ملهم از جانب خداوند، و ضرورت تبعیت کامل از وی از سوی شیعه/مرید می‌باشد که همگی آنها از سوی اکثریت اهل سنت مردود و غیر قابل پذیرش است.

کلید واژه‌ها

پیر، امام، عین القضات همدانی، تصوف، اسماعیلیه، باطن، تأویل.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۸/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۲۷

۲. پست الکترونیک: ft.kiaei@gmail.com

مقدمه

وجود راهنمایی به نام پیر، یکی از ویژگی‌های عرفان عملی است که در طول تاریخ به دلایل مختلف از سوی مخالفان متصوفه مورد طعن و انکار قرار گرفته است. این باور یکی از اتهامات عین القضاة همدانی نیز بود و متهم کنندگانش آن را ترویج عقیده اسماعیلیه مبنی بر ضرورت پیروی از امام معصوم معنا می‌کردند. برای روشن ساختن موضوع این اتهام، تبیین کارکرد و ویژگی‌های امام نزد اسماعیلیه، هم‌چنین جایگاه شیخ و پیر طریقت در تفکر عین القضاة ضروری است. هدف این نوشتار آن است که صرف نظر از ابعاد سیاسی این اتهام، به بررسی این دو مفهوم در دو سنت باطنی عمده دین اسلام، یعنی تشیع و تصوف بپردازد و تبیین نماید که تا چه میزان مفهوم امام نزد اسماعیلیان به اعتقاد به پیر طریقت نزد صوفیه نزدیک است. هم‌چنین به تبیین این نکته بپردازد که لزوم اطاعت و تسلیم کامل مرید به شیخ، که در تصوف اسلامی مظهر انسان کامل است، تا چه حد بر لزوم اشراف معنوی ولی بر ظاهر و باطن انسان مبتنی است و نیز تا چه اندازه به ضرورت تبعیت از امام معصوم در تفکر شیعیان شباهت دارد.

جایگاه امام در تفکر اسماعیلیه

۱. تعریف امام

امامت نزد شیعیان محوری است که همه باورهای دیگر ایشان حول آن ترتیب یافته است و به اعتقاد آنان، هر که به امامت امامان منصوص از اهل بیت رسول (ص) معتقد نباشد، دیندار نبوده و هیچ‌یک از اعمالش مورد پذیرش حق نیست. آنان با استناد به آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء/۵۹) امامان را تالی تلو خدا و رسول او، و رضا و سخط آن‌ها را رضایت و غضب الهی، و موجب ثواب جنت و عقوبت نار می‌دانند و این مهم‌ترین مایه اختلاف ایشان از اهل سنت است.^۱ اسماعیلیه پس از امامیه مهم‌ترین گروه شیعیان‌اند که به دلیل گرایش به امور باطنی و تاویل ظواهر، آنان را باطنیه یا تعلیمیه نیز می‌خوانند. مهم‌ترین ویژگی فکری این گروه آن است که وحدت را مختص حق، و ثنویت ظاهر/باطن را در همه موجودات جاری می‌دانند و آیه شریفه «ومن کلّ شیء خلقنا

۱. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، کتاب الهمه فی آداب اتباع الائمة، مصر، بی تا، ص ۳۸.

زوجین» را در تأیید این باور خویش ذکر می‌کنند.^۱ بدین ترتیب، آنان میان ظاهر متون دینی و امور اخروی، و بواطن و حقایق آن نیز تفکیک قائل‌اند و حجیت و حقیقت را از آن باطن می‌دانند. در این امر برخی از ایشان مانند اسماعیلیه الموت تا بدانجا پیش رفتند که ظاهر دین و شریعت را به‌طور کامل انکار می‌کردند. اما حمیدالدین کرمانی، از نظریه‌پردازان به‌نام اسماعیلی، همراهی ظاهر (عمل) و باطن (علم) با یکدیگر را موجب رهایی انسان می‌داند و اقامهٔ شریعت را تنها در دورهٔ ظهور قائم، که امامانی پس از وی نمی‌آیند، و نیز قبل از آدم غیر ضروری می‌خواند.^۲ بدیهی است که معنای ظاهری متون دینی در دسترس عوام است، اما باطن و تأویل آن به آسانی قابل دستیابی نیست و از اکتساب بشر بیرون است. از این رو، باید اشخاصی باشند که به امور باطنی معرفت داشته و از اسرار دین و لبّ شریعت آگاه باشند. ایشان باید معلّم به تعلیم الهی و بهره‌مند از علم لدنی باشند و به‌دلیل برخوردارگی از ویژگی عصمت از گناه و خطا - که خود نوعی علم است -، حقایق مکتسب از منبع الهی را بدون تغییر به انسان‌های دیگر منتقل کنند.

از این رو، اسماعیلیه امامت را ضرورت وجود امام معصوم قائم به حق در همهٔ اعصار، که انسان‌ها برای تأویل ظواهر و حل دشواری‌های قرآن و اخبار و امور عقلی به وی نیازمنداند، معنا می‌کنند. نزد ایشان، بنا به آیهٔ «و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم»، پس از پیامبر اکرم (ص) تنها ائمه به باطن و تأویل متون دینی دسترسی دارند و این علم، معرفتی خاص است که نزد ایشان به ودیعه نهاده شده است.^۳ این معرفت، و به تبع آن امر امامت در نسب امامان جریان دارد و هرگز قطع نمی‌گردد، زیرا جایز نیست که خداوند در این مورد اهمال کند و سخن نبی اکرم را ابطال نماید که فرمود: «کل نسب و سبب ینقطع الا سببی و نسبی». به اعتقاد ایشان، پایان دور نبوت هم‌زمان با آغاز دور ولایت است و معرفت امام، مکمل معرفت نبی است. ولایت، باطن نبوت است و نبی و امام در عصمت و اطلاع از حقایق امور با یکدیگر برابراند، اما بر امام وحی نمی‌شود و او وحی را از نبی که خود

۱. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، اساس التاویل، به کوشش عارف تامر، بیروت، ۱۹۶۰م، ص ۲۸.

۲. کرمانی، حمیدالدین، الرياض فی الحکم بین الصادین صاحبی الاصلاح و النصره، به کوشش عارف تامر،

بیروت، بی تا، صص ۱۸۲ و ۲۰۴.

۳. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، اساس التاویل، ص ۳۱.

خلیفه او و در مقام و منزلت برابر با اوست، دریافت می‌کند و یا با الهام از امور غیب مطلع می‌گردد.^۱ افزون بر این، امام در همه صفات پسندیده و فضایل اخلاقی از قبیل صداقت، امانت، عقل، حلم، وقار، خوش خلقی، تواضع، بخشش، وفاء، شجاعت، دلسوزی و شفقت نسبت به مومنان و بخشایش نسبت به کفار، با نبی برابر است و نمی‌توان در کلام منسوب به وی، تناقض، جهل یا اختلافی یافت.^۲ برتری امام بر سایر خلق، همانند برتری نفس ناطقه بر سایر نفوس است، زیرا منزلت وی منزلت خداوند قیامت است، و همه ناطقان خلق را به او می‌خوانند «یوم ندعوا کل اناس بامامهم» (الاسراء/۷۱).^۳ اسرار و غوامض قرآن نیز، تنها به واسطه یک امام ناطق یا صامت قابل دسترسی است و امور دین تنها به مدد آن پابرجا می‌شود. علم پیامبر به وصی، از وصی به امام، و از امام به حجت به میراث می‌رسد^۴ و از آنجا که این علم عطای الهی است، همان‌طور که خداوند پیامبران خود را برمی‌گزیند، جانشینان آن‌ها را نیز به تعیین و نصب الهی می‌گمارد تا این علم در آنان از نسلی به نسل دیگر منتقل شود و در این مورد جایی برای قیاس و رأی وجود ندارد. دیگران نیز جز به واسطه تعلیم معلم صادقی چون امام، امکان دسترسی بدین علم را ندارند.^۵ امامت برای فهم دین ضروری است و از آنجا که دیگران از علم امام بی‌بهره‌اند، باید در همه امور به وی مراجعه کنند.^۶ برای ایشان، امام مفسر باطنی قرآن و شریعت است و از این رو، مرجعیت امام معصوم مؤید من عند الله پس از قرآن و سنت، مهم‌ترین رکن شریعت به‌شمار می‌آید. در تعالیم اسماعیلیه رستگاری انسان منوط به دریافت حقایقی از پیامبران و امامان اسماعیلی است و از این رو، بر انسان واجب است که ماهیت خاص دور نبوی را که در آن زندگی می‌کند، به خوبی بشناسد و برکات عقل را از ناطق آن دور کسب کند. اما آن شناخت و معرفتی که باعث کمال نفس و رستگاری انسان می‌شود، تنها از قائم، یعنی واپسین ناطقی که آغازگر دور

۱. غزالی، ابوحامد محمد، *فضائح الباطنیة*، به کوشش محمد علی قطب، بیروت، ۲۰۰۹م، صص ۴۷-۴۸.

۲. ابوحاتم رازی، *اعلام النبوة*، به کوشش صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی، تهران، ۱۳۵۶ش، ص ۷۶.

۳. ناصر خسرو قبادیانی، *نحوان الاخوان*، به کوشش یحیی خشاب، قاهره، ۱۳۵۹ش، ص ۱۷۶.

۴. ابو یعقوب سجستانی، *کشف المحجوب*، به کوشش هانری کرین، تهران، ۱۳۶۷ش، ص ۶۵.

۵. هاجسن، مارشال گ.س.، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۶۹ش، ص ۶۹.

۶. عبدالناظر، محسن، *مسأله الامامة و الوضع فی الحدیث عند الفرق الاسلامیه*، دارالعربیة للکتاب، ۱۳۶۲ق،

نهایی و معرفت حقیقت مطلق است، به جهان می‌رسد.^۱ امامان کشتی‌های جاری خداوند در دریا‌های عمیق‌اند، بدین معنا که غوص در معانی باطنی و لایه‌های پنهانی حقایق عالم ملکوت بر عهده ایشان است و از آن‌جا که لبّ شریعت و باطن دین همین اسرار است، زمین هرگز نمی‌تواند از ایشان خالی باشد و آن‌ها وارثان حقیقی زمین حقایق باطنی و پنهان دین هستند.^۲

۲. سلسله مراتب امامان

در تفکر اسماعیلی مراتب آفرینش از اسم اعظم که مبدع اول است و او را با برترین نام‌ها چون ملک، قدوس، سلام، مومن، مهیمن، عزیز، جبار و ... می‌خوانند، آغاز می‌شود و پس از وی مراتب نود و نه گانه ارباب ادوار قرار دارند که بر انبیاء و اسباب یا حدود مقدم هستند و ایشان تمثیل نود و نه نام خداونداند.^۳

حدود سفلی یا حدود عالم دینی، از ناطق آغاز می‌شود که در اصطلاح اسماعیلی عنوان دیگر پیامبر اولوالعزم نزد عامه است. شریعت هر نبی زمانی دارد که وقتی به اتمام برسد، خداوند نبی دیگری مبعوث می‌کند تا شریعت پیشین را ابطال نماید و مدت شریعت هر نبی هفت نسل (سبعة اعمار) یا هفت قرن است. نخستین پیامبر، نبی ناطق است، بدین معنا که شریعت او شرایع پیشین را نسخ می‌کند.^۴ نزد ایشان، هر صاحب شریعتی دارای سه منزلت رسالت، وصایت و امامت است.^۵ پس از آن، صامت یا وصی قرار دارد که در جایگاه و سمت تاویل است و معنای صامت آن است که شریعت او بر آنچه دیگری بر پا نموده استوار است. سپس، امام یا متمم اول است. پس از هر وصی هفت متمم یا امام می‌آید که امر هدایت مردم را بر عهده دارند و در هر دور، هفتمین امام به مرتبه ناطق ارتقا می‌یابد و خداوند نبی دیگری را مبعوث می‌کند که شریعت پیشین را منسوخ می‌سازد و بدین ترتیب،

۱. دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۸۵ش، ص ۲۸۱.

۲. تامر، عارف، خمس رسائل اسماعیلیه، سوریه، ۱۳۷۵ق، ص ۳۰.

۳. حامدی، ابراهیم بن حسین، کنز الولد، به کوشش مصطفی غالب، دارالاندلس، ۱۳۸۸ق، ص ۲۰۶.

۴. غزالی، ابو حامد محمد، ص ۴۸.

۵. ناصر خسرو قبادیانی، همان، ص ۱۵۵.

دور جدیدی آغاز می‌شود. در متون کهن اسماعیلی این حدود تا ردیف دهم که ماذون محدود است، ادامه دارد و انعکاس ساختار سلسله مراتبی دعوت اسماعیلی است.^۱ عالم در هیچ زمانی خالی از امام ظاهر و مکشوف، یا باطن و پوشیده نیست. اگر امام ظاهر باشد، جایز است که حجت او پوشیده باشد و اگر امام مستور باشد، حجت یا داعی باید ظاهر باشد. مدار حکم‌های ائمه بر هفت، و نقبا بر دوازده است. ایشان معتقداند هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، یعنی بیعت امام بر گردن او نباشد، بر جاهلیت مرده است.^۲

دیگر آن‌که در زمان واحد دو امام وجود ندارد، همان‌گونه که دو نبی با شرایط متفاوت را نمی‌توان در یک زمان تصور نمود. آدم(ع) اولین نبی بود که خداوند او را در فتح باب امور جسمانی و قبض باب امور روحانی مبعوث ساخت و هر نبی جانشینی دارد که در زمان حیاتش باب علم نبی، و پس از وفات وی وصی او و امام زمان خود است [«انا مدینه العلم...»]. شیث جانشین آدم و دومین نفر بود و پس از او متمم و لاحق و امام خوانده شد و با هفتمین نفر دور آدم به پایان رسید، زیرا کمال دور عالم بالا با هفت ستاره تحقق می‌یابد. آن‌گاه که دور آدم به پایان رسید، خداوند نوح را برانگیخت تا شریعت وی را منسوخ سازد و سام وصی او بود و پس از هفتمین نفر از اوصیاء او، نوبت به ابراهیم و جانشین وی اسحاق یا اسماعیل رسید. سپس موسی و هارون آمدند که چون هارون در حیات موسی از دنیا رفت، یوشع بن نون وصی او گشت. شمعون وصی عیسی بود و پس از ایشان محمد و علی صلوات الله علیهما آمدند. این دور نیز با جعفر بن محمد(ع) به پایان رسید و شریعت وی منسوخ گشت و این امر تا انتهای عالم جاری است.^۳ برخی ادوار شش‌گانه انبیاء را معادل شش روزی دانسته‌اند که خداوند در آن عالم را خلق نمود.^۴

۱. صابری، حسین، تاریخ فرق اسلامی، تهران، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، به کوشش مصطفی خالقداد هاشمی عباسی، تهران، ۱۳۸۴ش، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳. غزالی، ابوحامد محمد، صص ۴۷-۴۸.

۴. ابو یعقوب سجستانی، البناهیع، به کوشش مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۶۵م، ص ۱۵۳.

در برخی متون سرّی اسماعیلی آمده است که شش «امام» پیش از آدم بودند که هُنید آخرین آنهاست و در برخی دیگر، دور آدم دارای دو «اساس» دانسته شده است: هابیل که به دست برادرش قابیل کشته شد، و شیث. آدم، ابراهیم، نوح، موسی و عیسی و همه «اوصیاء» آنان بر روی هم چهل «حد» اند و سی نفر بقیه از حسن بن علی (ع) تا قائم، شامل امامان هفت‌گانه از حسن (ع) تا محمد بن اسماعیل و خلفای آنان از عبدالله بن محمد (خلیفه اول فاطمی) تا المعز، و / شهاد از العزیز تا الطیب (امام مستعلی مستور)، و / ابدال هفت‌گانه از فرزندانش تا حجت قائم، بر روی هم هفتاد تن هستند که هیاکل نور و مقامات ظهور حق تعالی به‌شمار می‌آیند.^۱

در متون اسماعیلی در کنار امام، نام‌هایی چون حجت، ماذون و جناح نیز دیده می‌شود و هر امامی ناگزیر دوازده حجت یا داعی دارد که هشت تن از آنان در اقصی نقاط عالم پراکنده‌اند و چهار تن از ایشان همواره ملازم او هستند و هر حجت در امر خود دو دستیار (معاون) به نام ماذون دارد و به تنهایی عهده‌دار امر دعوت نیست. هم‌چنین فرستادگانی که داعی نزد امام ارسال می‌کند و احوال خود را بدو بازگو می‌نماید، جناح نام دارند. داعی باید دارای علم کامل باشد، اما ماذون و جناح می‌توانند صاحب علم اجمالی باشند.^۲ امامان اسماعیلی بر دو نوع‌اند: امام مستقر که بدون وقفه جانشین سلف خود می‌شود و امام مستودع که موقتی است و پیش از رسیدن امام منصوب به سن رشد، عهده‌دار امور رهبری است.^۳

تأویل گسترده قرآن در تفکر اسماعیلی تا بدانجا پیش می‌رود که مراتب امامان خود را نیز در برخی آیات آن می‌جویند، به‌عنوان مثال در تفسیر و تأویل آیات ۱۲-۲۰ سوره نبأ، «سبعا شدادا» را امامان هفت‌گانه موید به نیروی الهی می‌خوانند که «فوقکم» بر وساطت ایشان میان خداوند و بندگان دلالت دارد. «سراجا وهاجا» باب است که درجات مومنان را بالا می‌برد و به فرمان امام، دعوت را حیات می‌بخشد و علم و بیان بدو روشن می‌گردند. «انزلنا من المعصرات...» نشانه علم کثیر و نافع است که به همراه داعیان نازل شده و مایه

۱. حامدی، ابراهیم بن حسین، صص ۲۰۷-۲۰۸.

۲. غزالی، ابوحامد محمد، صص ۴۷-۴۹.

۳. صابری، حسین، ج ۱، ص ۱۵۲.

حیات مؤمنان است. در «یوم الفصل کان میقاتا»، منظور از یوم الفصل، مهدی صلوات الله علیه است که خداوند به واسطه او حق را از باطل، و مومن را از کافر جدا می‌سازد و او میقات و نهایت امر خداوند، و هفتمین ناطقان هفتگانه است. «یوم ینفخ فی الصور ...» روزی است که او دعوت خود را آشکار، و امرش را ظاهر می‌سازد، و انسان‌ها از روی رغبت یا ترس دسته دسته بدو می‌گروند. «و فتحت السماء ...» یعنی علم باطنی و پنهان‌نامه آشکار می‌شود که در آن مقامات و باب‌های بسیار است و هر پرسنده و جوینده‌ای از ایشان می‌آموزد. از «و سیرت الجبال ...» منظور آن است که حجت‌ها مأمورانند که سیرت حق را به هنگام ظهور مهدی آشکار سازند و ایشان در اطاعت و فرمانبری در ظهور امر خویش، پس از پوشاندن و مخفی ساختن، همچون سراب‌اند.^۱ برخی از متون از شخصی بنام «باب» سخن می‌گویند که عالی، شریف، کامل و مانند امام معصوم است و از آن‌جا که ندای دعوت امام را لیبیک گفته و به فلک مطلق، فلک داعیان و سپس فلک باب صعود نموده، نزدیک‌ترین فرد به امام به شمار می‌رود.^۲ همچنین، ناطقان، اجزاء نفس کل‌اند و اولین ایشان آدم، تنها یک جزء آن است. ناطق دوم، نوح دو جزء، ابراهیم سه جزء، موسی چهار جزء، عیسی پنج جزء، محمد شش جزء، و سرانجام ناطق هفتم، قائم (ع)، دربردارنده همه اجزاء است و با دستیابی وی به مقام و درجه ویژه خود، نفس به عقل که نهایت اشیاء و سدره - المنتهی است، ارتقا می‌یابد و به نسبت آنچه که تحت آن قرار دارد، کل می‌شود و باب وی به مقام اولین درجه ناطقان می‌رسد. بدین نحو، هر بابی به درجه خود می‌رسد تا اینکه ناطقان قیام کنند و اولین متمم و اولین لاحق به حجت برسند و اولین مجتهد به لاحق، اولین مستبصر به مجتهد، و اولین مستجیب به مستبصر برسند، و هم‌چنان ادوار پی در پی می‌گذرند تا آن‌که مستجیب به اتمام رسد و هر یک از افراد این سلسله مراتب نسبت به ماورای خود جزء، و نسبت به مادون خود کل است.^۳

۱. جعفر بن منصور یمن، کتاب الکشف، به کوشش اشترومن، بغداد، ۲۰۱۰م، صص ۲۰۲-۲۰۳.

۲. حامدی، ابراهیم بن حسین، ص ۲۴۳.

۳. همو، صص ۲۴۹-۲۵۱.

سلسله مراتب حدود:

نفس

رسول (ناطق)

امام (صامت) : مستقر و مستودع

جناح → حجت (داعی) ← ماذون

لاحق

مجتهد

مستبصر

مستجیب

هر یک از حدود برای تحت خود به منزله پدر، و برای فوق خود به منزله مادر است.^۱ صامت باید مانند ناطق بر همه اسرار نبوی مطلع باشد تا بتواند وی را معاونت و همراهی کند. خداوند واجبات خود را در شرایط به‌نحو اجمالی بیان کرده و رسول آن را به‌نحو ظاهری تفسیر و تقسیم می‌نماید، هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد و از صامت پیمان می‌گیرد که آن‌ها را به‌نحو باطنی تفسیر و تأویل کند و هیچ دوری کامل نمی‌شود، مگر با حضور یک ناطق و یک صامت. اساس دور ششم علی(ع) است و پس از وی امامان بسیاری هستند تا قائم، که صاحب دور هفتم، یعنی دور کشف و ظهور است.^۲ اسماعیلیه عامه مسلمانان پس از نبی اکرم را ظالمانی می‌دانند که با تکذیب امام، در حقیقت دین را تکذیب نمودند. آنان به عبادات ظاهری اکتفا کردند و امام واجب اطاعه از جانب حق، یعنی امیرالمومنین علی(ع) و امامان نسل او در همه اعصار و زمان‌ها را، که مفسران باطنی دین بودند، فرو گذاردند.^۳ علی(ع)، امام اصحاب نبی اکرم است و ایشان به نام او خوانده می‌شوند، چون او باب نبی است و از این رو گفته شده که پرچم محمد(ص) در روز قیامت در دستان اوست، یعنی مقام وصایت نبی از آن اوست.^۴ تأویل آیات ابتدایی سوره فجر نیز

۱. حامدی، ابراهیم بن حسین، ص ۲۹۰.

۲. ابو یعقوب سجستانی، اثبات النبوات، به کوشش عارف تامر، بیروت، ۱۳۶۱ق، ص ۱۹۲.

۳. جعفر بن منصور یمن، صص ۹۷-۹۹.

۴. همو، ص ۱۰۹.

بدین ترتیب است: الفجر نبی اکرم، لیال عشر امیر مومنان، والشفع و السوتر امام حسن و حسین (ع)، واللیل اذا یسر فاطمه زهرا (س) است.^۱

قائم (ع)، آخرین ناطق و مهدی است. او همانند همه پیامبران پیش از وی، هدایت‌گر انسان‌هاست، با این تفاوت که سخن‌های آنان مبهم و علوم ایشان در حجاب بود، اما در پایان کار و هنگام برداشتن حجاب‌ها و آغاز دور کشف، برهان‌ها آشکار و دلایل روشن می‌گردد و مهدی (عج) راه هدایت را بی‌پرده و بدون رمز به انسان‌ها نشان می‌دهد و همه علوم و حکمت‌های پوشیده و پنهان در شریعت، و دانش‌های ملکوت خداوند را، بر مردم آشکار می‌سازد تا حقایق بر آنان روشن گردد. هیچ کس از دعوت وی بیرون نیست، از این رو، وی را خداوند قیامت می‌خوانند.^۲ نظریه انتظار در دوران غیبت نزد اسماعیلیه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، چنان‌که سجستانی مردم را دو گروه می‌داند: عده‌ای که به مهدی ایمان می‌آورند، وی را تصدیق می‌کنند، ظهورش را انتظار می‌کشند و از نور وجود وی بهره‌مند می‌گردند؛ و گروهی که با تکذیب وی، از حدود قائم ائمه و ابواب و حجج غافل‌اند و به آتش این غفلت گرفتار خواهند گشت.^۳

نکته دیگر آن‌که، یکی از نام‌های قیامت یوم الفصل است و فصل، پس از خصومت و منازعه میان صاحبان ادیان رخ می‌دهد. قائم با ظهور خود و کشف حقایق، میان آنان داوری می‌کند. از این رو، پس از وی دیگر خصومت و اختلافی نخواهد بود.^۴

۳. ابعاد وجود امام

وجود امام دارای دو بعد تکوینی و تشریحی است. این دو بعد، کاملاً به یکدیگر وابسته‌اند و جایگاه امام در سلسله مراتب وجود و تکوین مخلوقات، مقام و منزلت ویژه‌ای در بعد تشریحی به وی می‌دهد. در بعد تکوینی، امامان علت ایجاد آفرینش، و وسایط میان خالق و مخلوقات‌اند و نسبت آن‌ها با انسان‌های دیگر مانند نسبت سر به بقیه اعضا و جوارح

۱. جعفر بن منصور یمن، ص ۱۰۰.

۲. ابو یعقوب سجستانی، کشف المحجوب، ص ۸۱.

۳. همو، الینابیع، صص ۱۶۰-۱۶۱.

۴. همو، اثبات النبوت، ص ۱۶۸.

انسان است. ایشان در بعد تشریحی حقیقت عبادات‌اند و اطاعت آنان همان پیروی از خداوند خوانده شده است. پس از ویژگی عصمت که مایه‌ی ایجاد سلسله‌ی انساب در امر امامت است، بعد تکوینی ایشان مهم‌ترین نقطه‌ی تمایز امام شیعی از پیر صوفیه است.

۱.۳. بعد تکوینی

اسماعیلیه امام را نمونه و نظیر انسانی افلاک و اجرام آسمانی می‌دانند. به عبارت دیگر، امامان صورت‌های روحانی اجرام سماوی هستند و گردش کرات و افلاک بر محور ایشان است و هم‌چنان‌که افلاک به تحریک عقل، نفس و طبایع حرکت می‌کنند، نفوس و اشخاص انسانی نیز به واسطه‌ی نبی حرکت می‌کنند. پس نبی و وصی، به ترتیب نظیر عقل کل و نفس کل در عالم علوی هستند. حرکات افلاک و احکام شرع برای آن است که نفس به کمال و بلوغ عقلانی برسد. از این رو، با فرارسیدن قیامت ترکیبات افلاک و عناصر به هم می‌ریزد، تکالیف برداشته می‌شود و شرایع از میان می‌روند. هر کدام از احکام شرع نیز در عالم دیگر نظیری دارند و شرایع عالم روحانی «امری» و متعلق به عالم امر است، حال آن‌که شرایع عالم جسمانی «خلقی» است.^۱

انسان نیز به‌عنوان نقطه‌ی ثقل عالم خلق، دارای نفس حسی و نفس ناطقه است که هرکدام حیات خاص خود را دارند. حیات جسمی وجود انسان با معاونت افلاک و ستارگان اداره می‌شود، حال آن‌که حیات معنوی و علمی وی، که حاصل قرآن یا کلام خداست، به مدد امامان و حجج، که حقیقتاً افلاک و کواکب دین هستند، تأمین می‌شود.^۲ آنان، به لحاظ تکوینی هم مایه‌ی خلق مخلوقات و خروج ایشان از عدم، و هم واسطه‌ی تعلیم الهی به مخلوقات‌اند و از آن‌جا که همه‌ی موجودات متصف به نقصان‌اند، از تعلم گریزی نیست. طاعات سه‌گانه نیز، همان‌گونه که در عالم افلاک روحانی جاری است، بر طبیعت حاکم است.^۳ پس امامت یکی از ادوار، و مرتبط با عالم افلاک است و بدون آن حقیقت دین ناشناخته خواهد ماند. وجوب امامت به زمانی بازمی‌گردد که خداوند به ملائکه و

۱. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ج ۱، صص ۲۶۲-۲۶۳.

۲. ناصرخسرو قبادیانی، جامع‌الحکمتین، به کوشش هانری کربن و محمد معین، تهران، ۱۳۶۳ش، ص ۱۶۰.

۳. حامدی، ابراهیم بن حسین، ص ۲۷۵.

ابلیس فرمان داد که بر آدم سجده کنند.^۱ امر خداوند به سجود آدم، در حقیقت جهت نشان دادن اهمیت و وجوب امامت بود، چرا که سجده بر آدم، همان اطاعت از امام است. خداوند هیچ‌یک از اعمال ابلیس را نمی‌پذیرد، زیرا از پذیرش امامت سرباز زد و با آن‌که به پروردگارش معرفت داشت، امامی را که طبق آیات قرآن ید و وجه و جنب الله است، انکار نمود و زمینه گمراهی خود را فراهم ساخت.^۲

ناطقان، امامان و پیروان ایشان که خداوند آنان را از اسرار مکتوم خود آگاه نموده، علت کون و فساد عالم جسمانی، و مبدا و معاد آن نیز هستند.^۳ ایشان به لحاظ وجودی بر همگان سبقت دارند، به گونه‌ای که آدم پس از خلقت، صور مثالی آنان را در جانب راست عرش دید و از هویت آنان پرسید و پاسخ شنید: «آنان برگزیدگان و خاصان درگاه من هستند و نامه‌ای آن‌ها از نام منبر گرفته شده است.» از این رو، خداوند را به حق ایشان بر او، و حق او بر آنان سوگند داد تا وی را از آنان آگاه کند. تعداد و نام‌های ایشان از اسراری بود که خداوند بدو آموخت و ملائکه دانستند که آدم رازدار خداست و در علمی که خداوند بدو سپرده، بر ایشان برتری دارد.^۴ امانتی که خداوند بر اهل آسمان‌ها و زمین و ملائکه عرضه نمود، ولایت امیرالمومنین علی(ع) است و کسانی که آن را نپذیرفتند و خلافت او را ادعا کردند، ظالمان آل محمد(ص) و مشرکانند.^۵ امامان، تجلی کامل نود و نه نام خداوندند که شمارش آن سبب ورود به بهشت، و توسل بدیشان و سوگند دادن خدا به آنان، مایه استعجاب دعاست. آنان مایه تقرب خلق به خداوند و وسائط او در میان مردمانند.^۶

۲.۳. بعد تشریحی

نزد اسماعیلیه، امامان در بعد تشریحی علاوه بر آن‌که تبیین‌کننده شریعت و احکام ظاهری دین هستند، تأویل و باطن همه عبادات و اعمال‌اند. اسلام بر هفت رکن بنا شده که

۱. عبدالناظر، محسن، ص ۶۰.

۲. همو، ص ۶۳.

۳. حامدی، ابراهیم بن حسین، ص ۲۸۵.

۴. جعفر بن منصور یمن، ص ۸۱.

۵. همو، صص ۷۴-۷۵.

۶. حامدی، ابراهیم بن حسین، ص ۲۰۵.

عبارت‌اند از: طهارت، نماز، روزه، حج، خمس، زکات و ولایت، و امامت مهم‌ترین آن‌ها و معنا و هدف همه آنهاست. به‌عنوان مثال، در تأویل نماز صبح آنان معتقداند که امام هر عصر و زمان تأویل دو رکعت فریضه صبح، و حجت تأویل دو رکعت نافله آن‌اند و از آن‌جا که حدود معنوی در بعد تکوینی واسطه خدا و بندگان‌اند، نافله پس از اذان و قبل از اقامه خوانده می‌شود.^۱

منبر در این حدیث نبی اکرم «ان بین قبری و بین هذا المنبر ... روضه من ریاض الجنة»، رمز شریعت و احکام ظاهری آن به‌شمار می‌آید، که اگر به باطن آن و تفسیر امام توجه نشود و به امور ظاهری کاهش یابد، مرگی را سبب خواهد شد که قبر تمثیل آن است. اما اگر امام معرف باطن و مفسر شریعت باشد، انسان را به ریاض جنت و معرفتی می‌رساند که بدون وی حصول آن ناممکن است.^۲

نزد اسماعیلیه عبادت در حقیقت عبارت از ولایت و رعایت مراتب هر یک از حدود الهی در جایگاه ویژه آنان است.^۳ عمل به عبادات و احکام شرع به تنهایی مایه نجات و سعادت فرد نیست و مؤمن تنها با اعتقاد به ولی زمان خویش، که محل رجوع و تکیه‌گاه او به‌هنگام معاد است، می‌تواند به غایت خود برسد. زیرا او در همه حال صراط است و به درجه‌ای دست یافته که به فرموده نبی اکرم: «نه چشمی دیده و نه گوش‌ی شنیده و نه هرگز به ذهن بشری خطور نموده است». حدود مایه ترفیع مومنان به درجات آخرت و جنت اعلا هستند و بازگشت مؤمن بدیشان است [«یوم ندعو کل اناس بامامهم»] و هر که از جوهر آنان باشد، به‌هنگام مرگ در صورت آنان، و به میزان علم، عمل و اعتقادش بدیشان ملحق خواهد شد.^۴ در معاد، عروج جان‌ها به سوی مجمع اول ادنی، باب امام (ع) صورت می‌گیرد. گیرد. از این رو، نبی اکرم فرمود: «انسان با آن‌که دوست می‌دارد، محشور می‌شود»، و امام صادق (ع) فرمود: «هر که ما را دوست بدارد، روز قیامت با ما، زیر سایه ما و همراه ما در مراتبمان است». هم‌چنین انتقال نفس به مقامات عالی و صعود آن به باب حجاب یا مجمع

۱. تامر، عارف، ص ۳۴.

۲. عبدالناظر، محمود، صص ۶۲-۶۳.

۳. حامدی، ابراهیم بن حسین، ص ۲۲۷.

۴. همو، ص ۲۸۲.

اکبر، و برزخ نور اعلی و وقوف در آن، به مدد امام صورت می‌گیرد و درجات و مراتب عالم علوی همانند مراتب سفلی است.^۱ هر که در زمان یکی از امامان، از این عالم منتقل گردد، رجوع وی بدوست و او برزخ و معاد وی است و رسول و وصی برزخ همگان‌اند و معاد خود آنان به‌سوی حدود روحانی مافوق ایشان است.^۲

حقیقت نماز، اتصال به امام است و کسی که در امام زمانش شک کند، نمازش مورد پذیرش نیست. حدود یا امامان هفتگانه خود تأویل آیات سوره حمداند.^۳ «فویل للمصلین» اشاره به کسانی دارد که ظاهراً نمازگزارند، ولی از باطن آن و ولی امر دین، یعنی امام غافل‌اند.^۴ پرستش خدای تعالی با نفس ناطقه و با اقبال بر طلب علم کتاب و شریعت، تأویل و باطن نماز است که باید به‌سوی قبله ارواح، که خانه خدا، و جایگاه علم اوست، یعنی امام حق، اقامه گردد.^۵ خروج از آتش جهنم نیز به‌واسطه ولایت که روح ارکان اسلام است، ممکن است. مجاهده با نفس و جهاد اکبر، و نیل به درجات عالی و مقامات روحانی، به‌واسطه نبی، وصی و امام، و پذیرش و پیروی از آنان در عرصه علم و عمل حاصل می‌شود.^۶

۴. ضرورت تعلیم و عصمت امام

مهم‌ترین ویژگی که امام اسماعیلی را از دیگران متمایز می‌کند، عصمت اوست و ایشان در اعتقاد به عصمت با امامیه هم رأی‌اند. این خصوصیت نقطه تمایز پیر صوفیه از امام شیعیان نیز هست.

استدلال اسماعیلیه بر امامت، و ضرورت اطاعت و علم آموزی از وی برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت، بدین شرح است: هر امری که بتوان از آن خبر داد، یا حق است یا

۱. حامدی، ابراهیم بن حسین، ص ۲۲۷.

۲. همو، ص ۲۹۰.

۳. همو، ص ۲۸۶.

۴. جعفر بن منصور یمن، ص ۹۹.

۵. ناصر خسرو قبادیانی، جامع الحکمتین، ص ۳۰۸.

۶. حامدی، ابراهیم بن حسین، صص ۲۸۷-۲۸۸.

باطل، و حق و باطل در مقابل یکدیگراند. افزون بر این، ادراک حق یا با عقل و معرفت درونی انسان و یا با آموختن از دیگری ممکن است. اگر بتوان اثبات کرد که انسان با قوای عقلانی خویش از ادراک حقیقت ناتوان است، آموختن آن از دیگری ضرورت می‌یابد. آن فرد آموزنده، یا از هر خطا و لغزشی مصون است، یا آن‌که می‌توان از همگان حق را فراگرفت. اگر ثابت شود که به دلیل تعارض و اختلاف نظرات افراد، نمی‌توان حق را از همگان آموخت، یادگیری از فرد معصوم واجب خواهد بود. و از آن‌جا که ثابت شد که تنها او مُدرک حق است، خالی بودن عالم از وی به منزله پوشاندن و استتار حق و ممانعت از ادراک آن است، که فساد دین و دنیای خلق را در پی دارد و عین ظلم، و با حکمت در تناقض است و از این رو، بر خداوند جایز نیست. این معصوم که عالم هرگز از وجودش خالی نیست، یا جایز است که خود را پنهان کند و خلق را به حق دعوت ننماید، یا این‌که باید خود را آشکار سازد. مورد اول ظلم، و با عصمت در تناقض است و به همین سبب جایز نیست. پس باید در عالم معصومی آشکار باشد. اگر در این میان دو مدعی باشد، تشخیص صادق از کاذب برای ما دشوار است، و باید تنها یک نفر چنین ادعایی کند تا نیازی به معجزه و اقامه دلیل نباشد. این شخص، همان امام معصومی است که بر خلق واجب است که حقایق را از وی فرا گیرند و به لطف خداوند هیچ‌کس جز او چنین ادعایی ندارد. این دعوی مختص عترت رسول الله و خاندان اوست و خداوند خلق را از معارضه و ادعای برابری با ایشان بازداشته است.^۱

ناصر خسرو نیز در چند اثر خود به اثبات ضرورت امامت می‌پردازد و چنین استدلال می‌کند که نوع مردم مانند نوع موجودات دارای سه مرتبه‌اند: نبات، حیوان و انسان. انسان عالم صغیر است، و جهان عالم کبیر. از این رو، لازم است که شخصی از میان مردم، به یکی از فضایل الهی مزین شود و بر دیگران برتری یابد، تا آنان نیز به واسطه او، از آن فضیلت الهی بهره‌مند گردند. چنین شخصی امام خلق است و فضیلت وی روح الهی است که سایر انسان‌ها از آن بی‌نصیب‌اند. امام درختی بر زمین است، شجره طیبه‌ای که اصل آن ثابت است. شاخه‌ها فرزندان اویند که به آسمان پیوسته‌اند و به فرمان خداوند بار حکمت به خلق

۱. غزالی، ابوحامد محمد، صص ۷۳-۷۵.

می‌رسانند.^۱ او به منزله نبات و گیاه در میان نوع انسان‌هاست. بهاء و جمال این درخت نفسانی است نه جسمانی و هر کس بدین درخت پیوندد، از روح او بهره‌مند خواهد شد. این فرد در سلسله مراتب حدود اسماعیلی، معادل حجت است. پس از وی، انسان دیگری به فضیلت الهی مخصوص شده که در میان نوع انسان‌ها به منزله حیوان است. او وصی است و هر که بدو پیوندد، روح حسّی می‌یابد و مردم به واسطه امام که دارای منزلت نباتی است، می‌توانند بدو پیوندند. از این روست که هر پیامبری، ابتدا پیامبر پیش از خود را تصدیق می‌کند. پس از این دو، شخص دیگری در نوع مردم هست که به منزله انسان است. او رسول و ناطق به حقیقت و حکم‌روای عالم است و گفتار و کردار او، گفتار و کردار خداست. او پادشاه عالم جسم و خدای آن است. تصرف رسول در انسان‌ها، همانند تصرف انسان در این عالم است و فضیلت این شخص آن است که صاحب روح الامین است و انسان‌ها به دلیل شرافت آن مطیع او می‌اند.^۲ همان‌طور که در عالم جسم نخست نبات، سپس حیوان و بعد انسان است و جسم انسان ابتدا در مرحله نباتی است و پس از آن به مراتب حیوانی و انسانی می‌رسد، در عالم دین نیز انسان باید ابتدا حجت را بشناسد، پس از آن به شناخت منزلت وصی یا امام برسد و سپس به شناخت ناطق دست یابد که در عالم دین منزلت انسان را دارد.^۳ ناصر خسرو در وجه دین در اثبات حجت خدای تعالی که امام است می‌گوید که بر خداوندی که نصیب شریفی چون عقل را به آدمیان عطا نموده، لازم است انسانی را نیز به سوی ایشان گسیل دارد که عقلشان را با علم پرورش کند. عطای خداوند بر عقل‌های غریزی اکتسابی نیست، زیرا در این صورت هر کسی می‌توانست بدان دست یابد. از میان موجودات، تنها نوع انسان است که عطای عقل شامل او شده و از میان انسان‌ها تنها یک شخص است که عطای آموزگاری دارد و می‌تواند به مرتبه پیامبری دست یابد. آن شخص، پیامبر دور خویش، وصی او در عصر خویش، و امام روزگار در هر عصر و دوره‌ای است. غرض خداوند حکیم از آفرینش عالم و آنچه در آن است تنها یک تن است

۱. سوره ابراهیم: ۲۴-۲۵.

۲. ناصر خسرو قبادیانی، *زاد‌المسافر*، به کوشش سید محمد عمادی حائری، تهران، ۱۳۸۴ش، صص ۴۳۰-۴۳۳.

۳. همان، ص ۴۳۶.

و از این رو، هرگز عالم از کسی که خلق را از وجود وی چاره‌ای نیست، خالی نخواهد بود.^۱

۵. لزوم پیروی از امام

اسماعیلیه بر این باوراند که واجباتی باید درباره‌ی ائمه رعایت گردد و قاضی نعمان، قاضی القضاة دولت فاطمی در اثر خود *الهمّة فی آداب اتباع الائمة* به تفصیل وظایف ماموم در برابر امام را آورده است. اولین این وظایف، وفای به عهد با ائمه است که همان عهد پیامبران و در حقیقت عهد الهی است. از این رو، اطاعت از امام در سطح اطاعت از خدا و رسول اوست. اگر کسی خدا و رسولش را اطاعت کند، اما از اولی الامر - امامان اسماعیلی - پیروی نکند، طاعت خدا و رسول نیز از او پذیرفته نیست، زیرا خداوند همه‌ی این طاعات را به یکسان فرض نموده است. با وفای به عهد ائمه و عهد انبیاء و اولیاء الهی، مؤمن شایسته‌ی نام ایمان، و مستحق ثوابی که خداوند وعده داده، می‌شود. دوم بزرگداشت و احترام به ائمه است که نشانه‌ی تعظیم خداوندی است که ایشان را برپاکندگان امر خود و دعوت‌کنندگان به سوی خویش قرار داده است. از این رو، همه‌ی مردم باید ائمه را در دیدگان و قلب‌هایشان تجلیل و تعظیم کنند. افزون بر این، مأموم باید امام را از احوال خویش آگاه کند و در شوون مختلف از او یاری بخواهد و در طلب آمرزش گناهان خود آنان را، که ابواب رحمت الهی و اسباب مغفرت او هستند، واسطه قرار دهد. هم‌چنین کسی که به ائمه معرفت دارد، باید از ایشان هم‌چون خداوند بترسد و از عقوبت ایشان و کاهش منزلت نزد آنان پرهیز کند و تقوای آنان را در دل داشته باشد، زیرا خداوند طاعت ایشان را قرین طاعت خود، و آن‌ها را واسطه‌ی میان خویش و خلق، و شاهد اعمال بندگان قرار داده است. هر که به امام نزدیک‌تر است، باید خوف او را بیشتر در دل داشته باشد، زیرا ترس از ائمه، نشانه‌ی گرامی‌داشت آنان است. مؤمن هم‌چنین باید بداند که هیچ‌کس بر اولیاء الهی حقی ندارد و منزلتی که وی نزد امام دارد، حاصل لطف و تفضل الهی است و عمل صالح انسان را به تزکیه و قرب الهی

۱. ناصر خسرو قبادیانی، وجه دین، به کوشش غلامرضا اعوانی، تهران، ۱۳۵۶ش، صص ۱۱-۱۶.

می‌رساند. دیگر آن‌که در برابر آن‌چه که ائمه پیروان خود را بدان امتحان می‌کنند، صبر کند و شکرگزار نعمت‌هایی باشد که بدیشان عطا می‌کنند.^۱

جهاد به‌همراه امامان، تسلیم کامل به آنان در همه امور بالقوه و بالفعل، و ایمانی و اعتقادی، دوستی دوستانه آنان و دشمنی با دشمنان ایشان، انجام امور مورد موافقت آنان و پرهیز از امور مورد مخالفتشان، دوری از حسد، ستمگری، کینه و سوءظن، و پرداخت خمس اموال خود به ایشان از دیگر اموری است که باید درباره ائمه باید مراعات شود.^۲

پیر طریقت در اندیشه عین القضاة

عین القضاة در دفاعیه، پس از ذکر اتهام خویش مبنی بر ترویج تعالیم باطنیه در مورد امام، برای نشان دادن حقانیت باور خود به پیر و مرشد راه، به حدیثی از رسول اکرم درباره ضرورت وجود امام (من مات بغير امام مات میتة جاهلیة) و نیز سخنانی از مشایخ بزرگ صوفیه مانند بایزید بسطامی استناد می‌کند. به‌علاوه، برای تأکید بر دوری خود از تفکرات اسماعیلی، استدلالات و براهین عقلی مذکور در آثار خود برای اثبات وجود خداوند را دلیلی بر انکار نظر اسماعیلیه می‌داند که تنها راه شناخت حق را نبی یا امام معصوم می‌داند.^۳ او بر این باور است که صوفیه که ارباب حقیقت‌اند، در نیاز انسان به پیر و مرشد اتفاق نظر دارند، اما دشمن، با بی‌انصافی این باور رایج صوفیانه را با اعتقاد به لزوم پیروی از امام معصوم در اندیشه تعلیمیه یکی گرفته است. وی هم‌چنین در آثار مختلف خود ضرورت تبعیت مرید از شیخ طریقت، ویژگی‌های پیر و نحوه سلوک وی با مریدان را به‌خوبی تشریح می‌کند. وی در نامه هفتاد و پنجم مکتوبات بحث مفصلی را به رد عقاید اسماعیلیه اختصاص می‌دهد. زندگی خانقاه‌های و سلوک عملی عین القضاة نیز از سرسپردگی کامل او به پیران و مشایخ صاحب نفسی چون فتحه، برکه و احمد غزالی حکایت دارد.

۱. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، کتاب الهممة . . . ، صص ۳۹-۵۶.

۲. اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، مصر، ۱۳۶۹ق، صص ۲۹۸-۳۰۳.

۳. عین القضاة همدانی، رساله شکوی الغریب، به کوشش عقیف عسیران، تهران، ص ۱۰.

۱. نیاز سالک به راهنما و شیخ طریقت

۱.۱. درمان دردهای معنوی سالک

پیر هم‌چون طبیعی حاذق درمان‌گر مرید است و برای هر یک از دردهای روحی و معنوی وی دارویی مناسب تجویز می‌کند. وجود چنین طبیعی، به اجماع مشایخ، فرض راه و سلوک است. از این روست که گفته‌اند: «من لا شیخ له لا دین له». از سوی دیگر پذیرفتن مریدان و تربیت و هدایت ایشان نیز بر پیر فرض است.^۱

۲.۱. علم به باطن و اسرار دین

به باور قاضی ایمان به اصل راه، یعنی خدا، رسول و قیامت، شرط اول حصول کمال است و تصدیق و تبعیت از انسان زنده‌ای که این راه را به‌درستی بداند، شرط دوم است و پس از آن سلوک آغاز می‌شود. اما ایمان بدون پیری که بیانگر ایمان راستین و مفسر کتاب باشد، ممکن نیست، زیرا «الشیخ فی قومه کالنبی فی امته». همان‌طور که فقیه در ظاهر قرآن تصرف می‌کند، پیر باطن آن را فهم می‌کند.^۲

۳.۱. تبعیت از پیر موجب ترک عادت

عادت‌پرستی یکی از مسائلی است که قاضی در آثار خود آن را به‌شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و حتی نسخ ادیان و شرایع پیشین از جمله یهودیت و مسیحیت را به‌دلیل کاهش آن‌ها به عادت محض، ضروری می‌داند.^۳ به باور او، ترک عادات برای قدم نهادن در وادی بی‌نهایت مردان خداوند ضروری است.^۴ ثمرات ابتلا به عادت، کفر، نفاق، شرک، عجب و .. است و هنر پیر این است که می‌داند چگونه شیطان را بی‌اطلاع مرید از نهاد وی بیرون کند، تا آن‌که به حقیقت قول «لا اله الا الله» برسد و اسرار را به موقع با وی در میان نهد.^۵

۱. عین القضاة همدانی، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، تهران، ۱۳۸۶ش، ص ۱۰.

۲. همو، نامه‌ها، به کوشش علینقی منزوی و عقیف عسیران، تهران، ۱۳۸۷ش، ج ۳، صص ۳۹۰-۳۹۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۳۶.

۵. همان، ج ۱، ص ۴۹.

۴.۱. رهایی مرید از خطرات و مهالک

قاضی بی‌نیازی اهل علم از عارف عالم به مهالک و خطرات راه را از نشانه‌های گمراهی ایشان می‌داند و معتقد است که کمتر کسی از خودبینی و خودداری از متابعت اهل معرفت نجات می‌یابد. نزد او عالم و جاهل در نیاز به پیر و مرشد، یکسان‌اند. پس طالب نباید هرگز به علم خود مغرور شود و بدون راهنما در راه سلوک قدم گذارد.^۱

۵.۱. پیر هم‌چون واسطه دیدن حق

از آن‌جا که بی‌پرده دیدن معشوق محال است، و حق آفتابی است که بی‌آئینه دیدن او چشم‌ها را می‌سوزاند، باید او را در مجالی و مظاهر وی به تماشا نشست. پیر، انسان کامل اندیشه صوفیانه، و آئینه‌ای است که مرید خدا را در او می‌بیند. ارادت یعنی خدا را در آئینه جان پیر دیدن و مرید نیز آئینه پیر است که خود را در او می‌بیند. او را دیده نیست که در آفتاب بنگرد، پس باید قوت از خود خورد.^۲

نتیجه دیدن حق در آئینه پیر، تبعیت بی‌چون و چرا از اوست و بالاترین درجه ارادت به پیر آن است که جان مرید همان‌گونه که اعضاء و جوارح مطیع انسان هستند، مسخر پیر شود و کمترین درجه آن است که بدون هیچ اکراهی از فرمان پیر اطاعت کند. اما تا در راه ارادت نباشد، مرید نیست.^۳ قاضی برای روشن نمودن معنای دیدن خداوند در آئینه پیر، دل‌ها را بر دو دسته تقسیم می‌کند: دل‌هایی که خود در مقابل قلم الله قرار دارند و بر اساس «کتب الله فی قلوبهم الایمان»^۴ ایشان به‌جای نفس اماره از دل پاک خود که عرش الهی و مسکن خداست، پیروی می‌کنند و آنچه را که نمی‌دانند، با رجوع به دل خود در می‌یابند. هرکس که دلش مفتی او باشد، متقی و سعید است. گروه دوم دل‌های خام و ناپخته‌اند و این استعداد را ندارند. پس باید از کسی که دلش آئینه و لوح قلم الهی باشد پرسند تا برایشان معلوم گردد و بر اساس «فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»، این معنای خدا را

۱. عین القضاة همدانی، *زبده الحقائق*، به کوشش عقیف عسیران و مهدی تدین، تهران، ۱۳۷۹ش، ص ۷۴.

۲. همو، *نامه‌ها*، ج ۱، صص ۲۶۹-۲۷۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۷۲.

۴. سوره مجادله: ۲۲.

در آئینه پیر دیدن است.^۱ در نگرش صوفیانه، همین ناپختگی است که نیاز مرید به مرشد را سبب می‌شود. به بیان دیگر، پیر واسطه میان خلق و مخلوقات است و بدون مدد و اذن وی، کسی توان رویت «قل الروح من امر ربی» را ندارد و به حقیقت ایمان احمدی مومن نخواهد شد.^۲

۲. پیر، دوست خداوند

در نگاه حداقلی نیز پیر یکی از دوستان و دوستداران حق است و به گفته بایزید خداوند هر روز هزار بار در دل دوستان خود نظر می‌کند. پس اگر آدمی خود را در دل یکی از دوستان او جای کند، به پیروی از دل او، دل وی نیز محل نظر و عنایت حق تعالی خواهد شد. همان‌گونه که تقرب به دوستان او و انجام اعمالی مانند اطعام مساکین، عیادت بیماران، اکرام مومنان و... در حقیقت تقرب به اوست.^۳ افزون بر این، به باور او در دین «اگر سگ‌دار سگ‌داران دوستان او باشی، دولتی عظیم است».^۴ این، نه تنها راه نزدیکی به خدا، بلکه خدمت کفش پیر، نزدیک‌ترین راه، و پذیرش وی مایه دوری شیطان است.^۵

۳. ویژگی‌های پیر

قاضی در یکی از نامه‌هایش دو شرط را برای پیر ذکر می‌کند: اول کمال و پس از آن شفقت فراوان، تا سالک عاشق را به‌درستی ارشاد نماید.^۶ اما در مواضع دیگری این شروط را بسط می‌دهد و ویژگی‌های دیگری را نیز برای پیر در نظر می‌گیرد. پیر آئینه جمال حق، و دل او محل معرفت خداست.^۷ از این رو، آنچه که انسان از پیری پخته می‌شود، مانند آن است که آن را از خدای متعال و به واسطه دل خود شنیده و دانسته، و این همان دیدن

۱. عین القضات همدانی، تمهیدات، ص ۹.

۲. همان، ص ۳۴۱.

۳. همو، نامه‌ها، ج ۱، ص ۴۲۱.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۱۳.

۵. همان، ج ۱، ص ۴۱۴.

۶. همان، ج ۲، ص ۳۵۳.

۷. همان، ج ۱، ص ۱۰۵.

خداوند در آئینه پیر است،^۱ که شرح آن گذشت. افزون بر این، پیر مظهر اسم هادی خداوند است و صفت یهدی سزاوار اوست و به همین سبب، هرگز مریدان را گمراه نمی‌سازد. از آن‌جا که دوره پیامبری سپری شده است، پیری پخته و راه رفته مورد نیاز است و مرید باید زمام اراده خود را بدو بسپارد تا گمراه نگردد.^۲ دیگر آن‌که وی توان دخل و تصرف در اخلاق و تبدیل مزاج مریدان را دارد و بر احوال اهل سعادت یا شقاوت به‌نحو تکوینی آگاه است.^۳ هم‌چنین پیر دانای اسرار دین است، اما نه از راه آموختن. علوم و اسرار باطنی و معارف خواص دین، مختص پیران است و هر ذکر و عبادتی که ایشان برای مرید واجب بدانند، تخطی از انجام آن ممکن نیست.^۴ اما شرط عصمت برای پیر وجود ندارد و این حدیث نبوی «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم»، در حقیقت شرح احوال پیر و مرید است.^۵ بی‌خویشی نیز از دیگر ویژگی‌های پیر است. همه مریدان در آرزوی مقام پیران هستند، اما پیران خود در تمنای مقام مریدانند، زیرا ایشان از خود بیرون آمده‌اند، و به گفته بزرگی، در آرزوی آن‌اند که یک لحظه آنان را به خود بازدهند. مرید هم باید در این بی‌خویشی از مراد خود پیروی کند و مریدی که با خود است چگونه می‌تواند از یگانگی بهره‌ای ببرد؟!^۶ شناخت ناسخ و منسوخ آیات قرآن و احکام الهی نیز از شرایط پیر است، زیرا ممکن است در احکام شرع حرامی را واجب، یا واجبی را حرام گردانند. از این رو، انکار انسانی که به فرمان صاحب‌دلی قدم برمی‌دارد پسندیده نیست.^۷ سرانجام، نشانه پیر راه راه رفته این است که همه افعال و اقوال مرید را از ابتدا تا انتها می‌داند،^۸ زیرا پیران خود روزی مرید بوده‌اند و مریدان را به‌خوبی می‌شناسند.^۹

۱. عین القضاة همدانی، نامه‌ها، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۸۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۸۳.

۴. همان، ج ۳، ص ۳۹۴.

۵. همو، تمهیدات، ص ۲۸.

۶. همان، ص ۲۴۲.

۷. همو، نامه‌ها، ج ۱، صص ۴۳۹-۴۴۰.

۸. همو، تمهیدات، ص ۳۰.

۹. همو، نامه‌ها، ج ۱، ص ۴۷.

۴. آداب مریدی

مرید بودن نزد عین‌القضات شروطی دارد که گاه آن را سه مورد می‌داند: استعداد، طلب، و عمر دراز، همراه با عافیت و صحت.^۱ او در سایر مکتوبات خود نیز به‌نحو پراکنده شرایط و ویژگی‌های دیگری را به‌عنوان آداب مریدی ذکر می‌کند.

دل سپردن به پیر، اولین و مهم‌ترین ویژگی مرید است و لطف پیر هم‌چون شیر مادر، مایهٔ پرورش مرید می‌گردد.^۲ به باور قاضی، حقیقت مریدی این است که «مرید اول دین باز، سپس خود را در پیر ببازد». منظور از دین باختن، پذیرش کامل اوامر و فرامین پیر است، حتی اگر پیر او را به کاری مخالف دین امر نماید، زیرا در غیر این صورت، او مرید دین خود است، نه مرید پیر؛ و اگر مطابق خواست و ارادهٔ خویش عمل کند، خودپرست است. مریدی، تبعیت از پیر و «زنار بستن در حق خدای تعالی است».^۳ پس از آن مرید می‌تواند به فرمان پیر، «دست فرا کفش او کند»؛ اصطلاحی که قاضی بسیار به‌کار می‌برد و نزد وی خدمت به پیر معنا می‌دهد. اما این خدمت‌گزاری ناشی از استحقاق مرید نیست، بلکه پس از آن‌که چندین سال جان مرید در عشق پیر سوخت و تنها خاکستری از آن برجای ماند، پیر سالک را به خدمت خود برخواهد گزید.^۴ سرسپردگی به پیر از خداپرستی برتر است، چون مرید تا پیر پرست نشود، خداپرست نخواهد شد.^۵ عین‌القضات این سرسپردگی را «بارگرفتن از پیر» می‌خواند و نهادن آن بار را «ولادت ثانی» می‌نامد. از آن پس لوح ضمیر مرید هم‌چون پیر، مجلای صور الهی می‌گردد و خود او میراث‌دار مردان الهی می‌شود: «ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا». سپس خود به مقام پیری می‌رسد و حکم او در عالم نافذ می‌شود.^۶ از نظر قاضی، همان‌طور که راه از رفتن، به پایان می‌رسد، این حقیقت نیز به تجربه معلوم می‌شود و بر گفتن و نوشتن اثری مترتب نیست. دوام این سرسپردگی نیز دارای اهمیت است و «باید عمری خدمت کفش پیری کرد، تا عمر عزیز

۱. عین‌القضات همدانی، نامه‌ها، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۶.

۵. همو، تمهیدات، ص ۳۳۳.

۶. همو، نامه‌ها، ج ۱، صص ۲۳۶-۲۳۷.

شود و انسان عزیز باشد.^۱ نکته مهم آن است که پاکبازی، سرسپردگی و تسلیم کامل مرید به پیر چنان نادر است که به گفته قاضی «از میان چندین هزار سالک که به راه خدا می‌روند، با دل و جان، یکی را در مضیق ارادت نکشند». چنان‌که شیخ ابوالقاسم کرگانی با وجود آن‌که هزاران مرید داشت، هم‌چنان در طلب مریدی پاکباز بود.^۲ به بیان دیگر، مریدی جان‌پیر دیدن است و همه پیران از مریدان ارادت می‌طلبند.^۳ در تفکر صوفیانه، پیر آئینه خدا و تجلی صفات جمالی و جلالی او است و از این‌رو، مظهر لطف و قهر خداوند در برابر سالک به‌شمار می‌آید. همان‌طور که خوف و رجاء در برابر حق تعالی دو بال پرواز معنوی انسان‌اند، مرید نیز در مقابل پیر باید معجون‌ی از عشق و هیبت باشد. به همین سبب، ترس از پیر یکی از ویژگی‌های مهم مرید نزد عین‌القضاة، و مایه تفکیک عاشق از منافق است که از حاکم بیش از پیر می‌ترسد. ترس از پیر، ترس از خدا، و اطاعت از فرمان او، اطاعت از فرمان خداست. هم‌چنین شخص پیر به آسمان، و لطف و قهر وی نسبت به مرید به آفتاب و باران نسبت به زمین تشبیه شده است.^۴ از دیگر ویژگی‌های مرید این است که نباید از پیر عصمت و طاعت بطلبد، یا او را با چشم سر ببیند، بلکه باید باطن و حقیقت علم و معرفت او را ببیند و طلب کند. چنان‌که ابوجهل و ابولهب نیز نبی اکرم را با چشم سر می‌دیدند، اما دیده دل نداشتند. از این‌رو، خداوند درباره آنان فرمود: «تراهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون»^۵ دیگر آن‌که پیر را از همه احوال خویش مطلع نماید تا پیر بتواند او را در همه لحظات مورد تربیت قرار دهد و از خطرهای مهالک راه آگاه کند. به باور قاضی، داستان یوسف صدیق در قرآن نمونه کاملی از بیان شرح حال مرید به پیر است. طبق این داستان، اولین توصیه پیر به مرید این است که احوال خود را به کسی بازگو نکند و در همه حوادثی که بر وی می‌گذرد صبور باشد و آن را مصلحت خود بداند. در این صورت خداوند وی را برمی‌گزیند و تأویل احادیث را به وی می‌آموزد.^۶ خود او را نیز به مقام

۱. همان، ج ۲، ص ۸۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۷۴.

۳. همو، تمهیدات، ص ۳۰.

۴. همو، نامه‌ها، ج ۱، ص ۴۷.

۵. اعراف: ۱۹۸.

۶. یوسف: ۶.

استادی می‌رساند و از آنچه نمی‌داند، آگاهی می‌سازد^۱ و وقتی «تخلقوا باخلاق الشیخ» حاصل شود، کار به جایی می‌رسد که برادرانش او را سجده می‌کنند.^۲ ویژگی بعد این است که مرید مبتدی باید ادب حضور و غیبت پیر را نگهدارد. در حضور وی مؤدب، و در غیبت او مراقب باشد و او را هم‌چنان حاضر ببیند، اما نزد مرید منتهی حضور و غیبت پیر یکسان است. هر عملی که پیر به مرید فرمان می‌دهد، خلعتی الهی است و هر جا که مرید باشد، در حمایت آن خلعت است.^۳

۵. اثرات تبعیت از پیر در سلوک معنوی مرید

نزد عین القضاة، تصفیه باطن مرید از رذایل اخلاقی و افاضه الطاف خداوند بر قلب او، مهم‌ترین اثر تبعیت وی از پیر است، که دوری وی از شقاوت و دستیابی به سعادت حقیقی را سبب خواهد شد. افزون بر این، خدمت پیر موجب رهایی از گمراهی‌های علوم ظاهری و وصول به حقیقت معنای حیات طیبیه است، که علمای ظاهر تنها اسم و رسمی از آن دارند.^۴ از سوی دیگر خدمت پیر مایه قبولی طاعات و آمرزش گناهان سالک است. به لحاظ لحاظ عرفانی، هر عملی که برای خدا انجام نشود طاعت نیست، هرچند که صورت طاعت داشته باشد و از آن‌جا که از نهاد انسان وقوع عملی با اخلاص دشوار است، اگر به فرمان پیر از انسان عملی سرزند، آن عمل به واسطه پیر طاعتی مقبول است. به اعتقاد قاضی این مسئله با فتوای علمای فقه در امور و احکام ظاهری دین قابل قیاس است.^۵ عمل مرید اگر به فرمان پیر باشد، هر چند آمیخته به ریا یا نفاق، عاقبت به اخلاص خواهد کشید. اما اگر عمل از روی عادت باشد، جز پندار حاصلی نخواهد داشت.^۶ پیروی از پیر، دوری از خودپرستی را برای مرید به همراه می‌آورد. اگر اعمال و حرکات انسان با اراده خود وی باشد، خودپرست و هواپرست است، اما اگر زمام امورش به دست صاحب‌دلی باشد، عاشق،

۱. بقره: ۱۵۱.

۲. یوسف: ۱۲.

۳. عین القضاة همدانی، تمهیدات، صص ۳۱-۳۵.

۴. همو، زیادة الحقائق، صص ۷۱-۷۲.

۵. همو، نامه‌ها، ج ۱، ص ۴۲۸.

۶. همان، ج ۱، ص ۵۴.

و در زمره خدایپرستان است.^۱ پیر هدایت کامل حیات معنوی مرید را در دست دارد و تربیت مرید از جانب پیر آن است که مرید را به پرستیدن و پرسیدن احوال از شیخ مشغول نماید.^۲ در این مسیر، آموختن اذکار روزانه به مرید جایگاه ویژه‌ای دارد. این اذکار در اصل مقامات متعدد عرفانی هستند که پیر گذر کردن از آنها را به مرید می‌آموزد. یکی از اورادی که پیر به مرید دستور می‌دهد، مداومت بر ذکر «لا اله الا الله» است، که حقیقتاً نفی همه معبودهای خیالی را دربردارد. پس از گذر از این مقام، ذکر «الله» را بدو فرمان می‌دهد، تا همه اشیاء را در «لا» نفی کند و در مقام «الا الله» سکنی‌گزیند. در خدمت پیر نیز همین دو جنبه نمود پیدا می‌کند. بدین نحو که انسان پیش از سلوک خدمت‌گزار سلطانی است که او را از خدا دور می‌کند، ولی پس از آن خدمت پیر یا مرد خدا را می‌کند تا به خداوند نزدیک شود. پس «لا اله» به معنای ترک خدمت سلطان و دوستی با شیطان است که خود عین بت-پرستی است و «الا الله» خدمت کفش و سرسپردگی به مرشدی صاحب‌دل است.^۳ سپس مرید نقطه حرف «هو» می‌شود و پیر به او امر می‌کند که از دو مقام میان دو لام، یعنی مقام نفی ماسوی و اثبات حق تعالی، که مسکن و معاد همه سالکان است، عبور کند و بر ذکر «هو هو هو» مداومت ورزد. این مقام توحید خواص است و از آن‌جا که سالک همه را پشت سر نهاده، ذکر «هو» شایسته او نیست.^۴

نتیجه

مفهوم امام در تفکر اسماعیلی، به‌ویژه از جهت کارکرد هدایت و رهبری مؤمنان، شباهت بسیاری با مفهوم پیر طریقت نزد صوفیه دارد. در حقیقت عین القضاة و اسماعیلیه دارای فهم مشترکی از دین‌اند و هر دو دینداری را مطرح می‌کنند که با مبانی اعتقادات اهل سنت اختلاف دارد و در آن جایگاه پیر/ امام برجسته است. شیعه و متصوفه معتقداند که در متون دینی و شریعت اسلام نباید به ظاهر الفاظ محدود شد، چرا که در پس الفاظ متون مقدس،

۱. عین القضاة همدانی، نامه‌ها، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. همو، تمهیدات، ص ۳۳۳.

۳. پور جوادی، نصرالله، عین القضاة و استادان او، تهران، ۱۳۸۴ش، صص ۱۱۷-۱۱۸.

۴. عین القضاة همدانی، تمهیدات، ص ۳۷.

لایه‌های متعددی از معانی حقیقی وجود دارد. دو قطب شریعت (تنزیل) و حقیقت (تأویل) در دین اسلام مکمل یکدیگراند و حقیقت، نگاهبانی از معانی سری و باطنی شریعت را بر عهده دارد.

تشیع و تصوف هم‌چنین در دارا بودن نگرش ثنوی، یعنی ظاهر در برابر باطن، با یکدیگر مشترک‌اند، و به همین سبب، برخی شکل‌گیری اندیشه‌ی نیاز به واسطه و هدایت معنوی پیر در تصوف را متأثر از شیعه دانسته‌اند. بدین ترتیب کارکرد اصلی امام/پیر تأویل است. در حقیقت اعتقاد به تأویل در برابر تنزیل نیز در ابتدا اساس تشیع بود و بعدها از اصول تصوف گردید و منظور از آن رساندن بیانی از معنای ظاهری به مفهوم حقیقی آن است. اندیشه‌ی پیر و مرشد که مفسر احکام الهی و عالم به باطن اشیاء و امور است، از خلال تأویل پدید آمد. نزد شیعیان امام واجد چنین مقامی است.^۱ امام، رکن اساسی تشیع، و پیر به‌عنوان واسطه‌ی میان بنده و حق، رکن اصلی تصوف است. تعلیم، منصب امام است و او به‌عنوان انسانی ملهم از جانب خداوند، حقایق باطنی را بیان می‌کند. اسماعیلیه و صوفیه، با تجلیل از امام/پیر به‌عنوان انسان کامل، تأویل یا اسلام باطنی را بر اسلام ظاهری برتری می‌دهند. معرفت باطنی و علم لدنی امام/پیر، به ایشان نقش کلیدی در رستگاری و سعادت انسان‌ها می‌دهد، که لزوم سرسپردگی و تبعیت بی‌چون و چرای رهرو، و عشق آمیخته به هیبت و ترس او نسبت به امام/پیر، نتیجه‌ی آن است. پیر مظهر اسم هادی خداوند است و مریدان با پیروی از او هدایت می‌شوند و از گمراهی نجات می‌یابند. عین القضاة معتقد است که با سپری شدن دوره‌ی پیامبری، مرید باید زمام اراده‌ی خود را به پیری پخته بسپارد، تا گمراه نگردد. این باور کاملاً مشابه تفکر شیعه در ضرورت پیروی از امام، پس از نبی است و امام/پیر ادامه‌دهنده‌ی راه انبیا است. پیر صوفیه همانند امام شیعه آئینه‌ی جمال حق، و دل او محل معرفت خداست. پس خدا را باید در آئینه‌ی او به تماشا نشست. مرید با پیروی از پیر، به مقامی می‌رسد که دل او مجلای ظهور اسماء الهی می‌شود. شیعیان نیز تنها با پیروی از امام، حقیقت ایمان را ادراک می‌کنند. پیر صوفیه هم‌چون امام شیعه، واسطه‌ی میان خالق و مخلوقات است و بدون مدد و اذن وی، کسی به حقیقت ایمان مؤمن نخواهد شد. نزد عین-القضاة عالم و جاهل در نیاز به پیر، یکسان‌اند. شیعیان نیز در ضرورت تبعیت از امام میان

۱. کربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه‌ی اسدالله مبشری، تهران، ۱۳۵۲ش، ج ۱، صص ۲۲-۲۴.

افراد مختلف تمایزی قائل نیستند. از این رو، انسان نباید هرگز به علم خود مغرور شود و بدون راهنما در راه سلوک قدم گذارد. قاضی هم سخن با شیعه، ایمان به اصولی چون توحید، نبوت و معاد را شرط اول حصول کمال، و تصدیق و تبعیت از انسان کامل - پیر/ امام - که این راه را به درستی می‌داند، شرط دوم می‌داند. ایمان، بدون پیری که بیانگر ایمان راستین و مفسر کتاب باشد، ممکن نیست و همان‌طور که فقیه در ظاهر قرآن تصرف می‌کند، پیر/ امام هم باطن آن را فهم می‌کند. افزون بر این، نزد قاضی یکی از توصیه‌های پیر به مرید این است که احوال خود را به کسی بازگو نکند و بر حوادثی که بر وی می‌گذرد صبر کند و آن را مصلحت خود بداند. این تعلیم به اندیشه تقیه نزد شیعیان نزدیک است.

احادیثی چون «الشیخ فی قومه کالنبی فی امته»^۱ «من مات بغیر امام مات میتة جاهلیه»^۲ «من لا شیخ له لا دین له»^۳ در آثار قاضی که در سنت صوفیانه مسبوق به سابقه است، به روایاتی از این دست در تفکر شیعه بسیار نزدیک است. به علاوه او در تأویل آیاتی چون «فاسألوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون»^۴ و «ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا»^۵ اهل ذکر و میراث‌داران انبیا را پیران طریقت می‌داند، حال آن‌که شیعه آن‌ها را امام می‌خوانند.

پس از فروپاشی نزاریان به دست مغولان در سال ۶۵۴ق، اسماعیلیان به دلیل تقیه به اتخاذ پوشش مناسب جهت مصون ماندن از آسیب و حفظ جان خویش روی آوردند و بدون داشتن رابطه رسمی با فرقه‌ها و طریقت‌های صوفیانه، در زیر خرقه صوفیه پنهان شدند. هم‌چنین بکارگیری واژه پیر برای اشاره به امام نزاری یا مراتب پائین‌تر از وی توسط اسماعیلیه نزاری و بعد از دوره الموت، نشانه اذعان خود ایشان بر وجود مشترکات بسیار میان این دو مفهوم است. ادبیات نزاریان در آن دوره آکنده از اصطلاحات صوفیانه و

۱. عین القضاة همدانی، نامه‌ها، ج ۳، ص ۳۹۰.

۲. همو، رساله شکوی...، ص ۱۰.

۳. همو، تمهیدات، ص ۱۰.

۴. همان، ص ۹.

۵. همو، نامه‌ها، ج ۱، ص ۲۳۶.

اندیشه‌هایی است که با تصوف رابطه نزدیکی دارند و حاکی از نوعی اختلاط و درهم آمیختگی تصوف و اسماعیلیه نزاری است.

با وجود مشابهت‌هایی که میان مفهوم پیر و شیخ طریقت در تفکر صوفیه و اندیشه امام در فرقه اسماعیلیه وجود دارد، این دو مفهوم از جهاتی نیز با یکدیگر متفاوت‌اند. چنان‌که گذشت، امام در نگاه اسماعیلیه دارای حقیقتی تکوینی است که همه ابعاد تشریحی وجود وی مبتنی بر آن است. او یگانه موجودی است که مظهر و تجلی کامل اسماء و صفات الهی، و خلیفه و جانشین حق در عالم خلق است و از این رو، مهم‌ترین عنصر رستگاری و وظیفه تأویل بر دوش اوست. این موهبتی خداداده است و حاصل تلاش و مجاهدت شخصی امام نیست و به همین دلیل، دیگران از دستیابی بدان ناتوان‌اند. این خلاف پیران صوفیه است که همه خود زمانی مرید بوده‌اند و در نتیجه مجاهده و تزکیه نفس و پیروی از پیر صاحب-نفسی به مقام کنونی خویش رسیده‌اند. به بیان دیگر، امام در سلسله مراتب موجودات رتبه‌ای تکوینی دارد و از این رو، هم مبدا مخلوقات و هم معاد ایشان است و آنان در سیر نزولی و صعودی خویش از وجود امام ناگزیرند. حدود اسماعیلی در عالم وجود سلسله مراتبی دارند که از نفس آغاز شده و به مستحیب پایان می‌پذیرد. به دلیل دارا بودن چنین جایگاه تکوینی بی‌بدیلی، امام تأویل و باطن همه عبادات و اعمال شرعی است و اطاعت از وی، مایه پذیرش آنهاست. اما پیر صوفیه چنین کارکرد تکوینی و تشریحی ندارد. هم‌چنین به دلیل همین ویژگی تکوینی، که موهبت عصمت از ملزومات آن است، امامان شیعه دارای زنجیره نسبی معینی هستند که در هر دوره از امامی به امام دیگر منتقل می‌شود، اما پیران متصوفه سلسله نسبی ندارند. از این رو، مهم‌ترین ویژگی امام نزد شیعه عصمت اوست که عین القضاة از پذیرش آن سرباز می‌زند و نزد وی یکی از شرایط مریدی این است که نباید از پیر طلب عصمت نماید، یا او را با چشم سر ببیند، بلکه باید باطن، حقیقت، علم و معرفت او را ببیند. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که اتهام تشیع و ترویج عقاید اسماعیلیه درباره عین القضاة همدانی، صرف‌نظر از اینکه اتهامی سیاسی بود که با توجه به شرایط سیاسی ایران در آن دوره به تنهایی برای اعدام وی کفایت می‌نمود، پایه و اساس اعتقادی و کلامی بسیار متقنی داشت و دو مفهوم امام و پیر آن‌قدر به یکدیگر نزدیک‌اند که فرصت مناسبی برای مخالفان جهت اتهام زدن به عین القضاة را فراهم می‌آوردند.

منابع

- ابوحاتم رازی، اعلام النبوة، به کوشش صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی، تهران، ۱۳۸۴ش.
- ابویعقوب سجستانی، اثبات النبوات، به کوشش عارف تامر، بیروت، ۱۳۶۱ق.
- همو، کشف المحجوب، تهران، ۱۳۶۷ش.
- همو، الینابیع، به کوشش مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۶۵م.
- اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، مصر، ۱۳۶۹ق.
- پورجوادی، نصرالله، عین القضاة و استادان او، تهران، ۱۳۸۴ش.
- تامر، عارف، خمس رسائل اسماعیلیه، سوریه، ۱۳۷۵ق.
- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، اساس التاویل، به کوشش عارف تامر، بیروت، ۱۹۶۰م.
- همو، کتاب الهمة فی آداب اتباع الائمة، مصر، بی تا.
- جعفر بن منصور یمن، کتاب الکشف، به کوشش اشتر و تمن، بغداد، ۲۰۱۰م.
- حامدی، ابراهیم بن الحسین، کنزالولد، به کوشش مصطفی غالب، دارالاندلس، ۱۳۸۸ش.
- دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۸۵ش.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، به کوشش مصطفی بن خالقداد هاشمی عباسی و سید محمدرضا جلالی آشتیانی، تهران، ۱۳۸۴ش.
- صابری، حسین، تاریخ فرق اسلامی، تهران، ۱۳۸۶ش.
- عبدالناظر، محسن، مسالة الامامة و الوضع فی الحدیث عند الفرق الاسلامیه، دارالعربیة للکتاب، ۱۳۶۲ش.
- عین القضاة همدانی، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، تهران، ۱۳۸۶ش.
- همو، رساله شکوی الغریب، به کوشش عقیف عسیران، تهران، ۱۹۶۲م.
- همو، زیادة الحقایق، به کوشش عقیف عسیران و مهدی تدین، تهران، ۱۳۷۹ش.
- همو، نامه‌ها، به کوشش علینقی منزوی و عقیف عسیران، تهران، ۱۳۸۷ش.
- غزالی، ابوحامد محمد، فضائح الباطنیه، به کوشش محمد علی قطب، بیروت، ۲۰۰۹م.
- کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری، تهران، ۱۳۵۲ش.
- کرمانی، حمیدالدین، الرياض فی الحکم بین الصادین صاحبی الاصلاح و النصره، به کوشش عارف تامر، بیروت، بی تا.
- ناصر خسرو قبادیانی، جامع الحکمتین، به کوشش هانری کرین و محمد معین، تهران، ۱۳۶۳ش.
- همو، خوان الاخوان، به کوشش یحیی خشاب، قاهره، ۱۳۵۹ق.
- همو، زادالمسافر، به کوشش سید محمد عمادی حائری، تهران، ۱۳۸۴ش.
- همو، وجه دین، به کوشش غلامرضا اعوانی، تهران، ۱۳۵۶ش.
- هاجسن، مارشال، گ.س. فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۶۹ش.